

یک قرن در آئینه دوکتاب

صدرالدین الهی

منبع :

<http://fis-iran.org>

ایران نامه : (بنیاد مطالعات ایران در امریکا)

یک قرن در آئینه دوکتاب روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه 1 و یادداشت های علم 2

اختصاص این شماره از مجله **ایران نامه** به موضوع «خاطره نگاری ایرانیان» مجالس مجدد فراهم آورد تا نگاهی دوباره به دو کتاب معتبر بیا فکنم. این هر دوکتاب نه از باب تاریخ نویسی و تاریخ سنتی هستند و نه از رده خاطرات تاریخی و سیاسی و نه از مقوله سفرنامه نویسی که در حقیقت نوعی گزارشگری است.

باوجود این به اعتقاد من دوکتاب **روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه و یادداشت های علم** که هر دو از زندگی روزانه دو دربار و دوپادشاه در یک صدسال اخیر سخن به میان می آورند از هرجهت بر دو نوع تاریخ نویسی و خاطره نگاری در زبان فارسی برتری دارند. دراین راه فضل تقدیم بی شک از آن میرزامحمدحسن خان اعتمادالسلطنه وزیرانطباعات ناصرالدین شاه است که روزنامه خاطرات او تصاویر زنده و روزمره هجده سال از پنجاه و اندی سال سلطنت ناصرالدین شاه قاجار را در برمی گیرد و سپس خاطرات امیراسدالله علم وزیر دربار محمدرضا شاه پهلوی است که نه سال آخر عمر این وزیر را شامل است و او هشت سال از این نه سال را به تحریر دفتر خاطرات روزانه خود مشغول بوده است و سندی زنده و جاندار از خود به جای گذاشته. افسوس که در این میان یک سال مربوط به جشن های دوهزار و پانصدمین سال تأسیس شاهنشاهی ایران در تخت جمشید را یانوشته و یانوشته و از دست رفته است. ما من چرا معتقدم که این دوکتاب هم بر تواریخ و هم برکتب خاطرات برتری دارد؟ دلایل این رجحان به اختصار از این قرار است:

1. کتاب های تاریخی

کتب تاریخ ما حتی آنها که به صلاحیت و امانت مؤلفانشان دراین اواخر بسیار می بالیم - و در صدر همه آنها **تاریخ مشروطه ایران** مرحوم کسروی- خالی از حب و بغض های شخصی مورخان و نگرش عاطفی آنان به وقایع تاریخی نیست. زبان این کتب یا زبان پیچیده تواریخ قرون پیش است- چون **ناسخ التواریخ**- و یا نویسندگان آنها برای رهایی از تقلید سبک قدیم به نوعی زبان نگارش تاریخی متوسل شده اند که فهمش بر مردمان آسان نمی نماید و گاه، با همه زیبایی ساختمان زبانی، یک فارسی دان فارسی خوان هنگام قرائت آن به دست انداز کشف معانی لغات موضوعه تاریخ نگاری می افتد. باز هم برای

ذکر نمونه ای برجسته از این گونه آثار باید از **تاریخ مشروطه ایران و تاریخ هجده ساله آذربایجان** مرحوم کسروی یاد کرد.

کتب تاریخی هم که بر مبنای نمونه های کتب تاریخ اروپایی تدوین شده بر دو وجه اند. وجه اول آن که این کتب صرفاً بازسازی دوباره کتب قدیمی تاریخ با اسلوب تازه و نثر ساده نویسندگان است. این مزیت را چه در اعتلای نثر فارسی امروز و چه در قابل فهم کردن متون کهن نمی توان نادیده گرفت (**تاریخ مغول** مرحوم عباس اقبال آشتیانی). ولی اشکال عمده آن است که مؤلفان این گونه کتب تاریخی در ایران، به هر ملاحظه، از تجزیه و تحلیل تاریخی وقایع و نتیجه گیری علمی تاریخی متداول در تاریخ نویسی اروپایی طفره رفته اند.

وجه دوم آن که نویسندگان این کتاب ها، به تأثیر بیش و کم از نحوه تاریخ نویسی متداول در رژیم اتحاد جماهیر شوروی پیشین، به کلیه وقایع از نظرگاه مارکسیسم و حتی گاه مارکسیسم-لنینیسم نگریسته اند و در حقیقت الگوی تاریخ نویسی سوسیالیستی را بر مبنای تجزیه و تحلیل های مارکسیسم تاریخی قرار داده و چه تاریخ زمان معاصر و چه تاریخ روزگاران گذشته ایران را از این دیدگاه قضاوت کرده (**تاریخ اجتماعی ایران**، مرتضی راوندی) و عنصر حیات تاریخی ایران را مورد توجه قرار نداده اند. معدودند مورخینی که از عصر مشروطه به این طرف کارشان از این گونه لغزش ها نسبتاً خالی بوده باشد و با آن که محمود محمود با **تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس** اولین گام ها را در راه نگارش تاریخ مستند به اروپایی را برداشته، حق آن است که از دکتر فریدون آدمیت به عنوان پایه گزار تاریخ نویسی تحلیلی به شیوه اروپایی و، در کنار وی، از شاگردان و پیروانش یاد کنیم.

2. خاطرات

در مورد خاطره هایی هم که به صورت چاپ شده تا پیش از انقلاب اسلامی اندک بود و پس از آن ناگهان بسیار شد و اینک در اختیار همگان است این انتقادات را می توان برشمرد:

وّل- خاطراتی که نویسنده هنگام نوشتن آن در فکر انتشارش بوده و در نتیجه مراعات جوانب را کرده است و کتاب خاطره در حقیقت به قول حافظ «شراب خانگی ترس محتسب خورده» ای است که مرزهای بیان حقیقت در آن بسیار مبهم است. حتی اگر این خاطرات در زمان حیات نویسنده منتشر نشده باشد ما آثار «وحشت بعد از انتشار» را در سطور آن می بینیم و می خوانیم (**خاطرات و خطرات** از مهدیقلی هدایت، مخبرالسلطنه؛ و **شرح زندگانی من** از عبدالله مستوفی). و در بسیاری از آنها انسان وحشت خاطره نویس را از نامحرم در خلال سطور کتاب می تواند احساس کند (**خاطرات احتشام السلطنه**).

دوم- خاطراتی که نویسنده یا ناقل -بعد از اطمینان به آن که جوابگوی صاحب صلاحیتی در قید حیات نیست یا کسی بر اریکه قدرتی تکیه زده است که بتواند دمار از روزگار او برآورد- نوشته یا نقل کرده است که در آن بیشتر بر "من" خاطره نویس و تأثیر او در تاریخ تکیه شده و نوعی باب تصفیه حساب با دشمنان دیروز در آن گشوده شده است (**خاطرات دکتر علی امینی**؛ **امیدها و ناامیدی** ها از دکتر کریم سنجابی؛ **چهل سال در صحنه قضائی، سیاسی و دیپلماسی ایران و جهان** از دکتر جلال عبده؛ و **آئینه عبرت** از دکتر نصرالله سیف پور فاطمی). در این ردیف باید انصاف داد که یادداشت های مرحوم دکتر محمد مصدق که تحت عنوان **خاطرات و تالمت دکتر محمد مصدق** پس از انقلاب اسلامی به چاپ رسیده است یکی از هوشیارانه ترین و زیرکانه ترین نوع این خاطرات است که بیشتر به نوعی مکالمه و احتجاج یک مرد سیاسی مخالف با سیستم سیاسی حاکم شبیه است و در آن از کینه کشی های شخصی کمتر می توان نشانی یافت.

سوم- خاطراتی که نویسنده یا ناقل در دوران قدرت شخصی و سیاسی خود نوشته و در آن اطمینان کامل به درستی و صحت نظریه ها و اعتقادات خود دارد و نوعی دستورالعمل حیات

سیاسی یا مانیفست فکری است که صورت خاطرات به خود گرفته (**ماموریت برای وطنم** از محمدرضا شاه پهلوی) و اگر بتوان بریده های فکری و برخورد ذهنی ناصرالدین شاه قاجار را با تجدد صنعتی اروپا از سفرنامه های فرنگ او استخراج کرد.

چهارم- وپالاخره خاطراتی که در عین داشتن ارزش تاریخی به قلم سر سپردگان بی چون و چرای حکام روز نوشته شده است. در این نوع یادداشت ها و خاطره ها مجذوبی از جاذب خود سخن می گوید و مرعوبی صدیق حکایت دلبستگی های خویش را بیان می دارد (**خاطرات سلیمان بهبودی از رضا شاه**).

3 - سفرنامه نویسی

این بخش از نقل تاریخ و جغرافیا که سابقه ای کهن در ادبیات جهان دارد از این جهت در خور تامل است که در هیچ یک از دو طبقه بندی تاریخ نویسی و خاطره نویسی جا نمی گیرد. بلکه این نوع کار ادبی در حقیقت گزارش نویسی یک فرد است که در طول سفری به شرح احوالات خود و توصیف اماکن و اشخاص به پیرامونی خویش می پردازد سفرنامه ها معمولاً به سه گروه عمده تقسیم می شوند.

اول- سفرنامه هایی که توسط سیاحان حرفه ای نوشته شده این سیاحان در حقیقت گزارشگران (رپرتراهای) روزگار خود بوده اند که به تفاوت درجه دقت و امانت صورتی از روزگار خویش را برای ما پی گذاشته اند چون ابن بطوطه و یاقوت صمدی که کارشان زیر پا گذاشتن جهان آن روز و توصیف و تشریح احوال مردمان بوده است. در این سفرنامه ها خود سیاح چون بخشی از کل سفر حضور دارد و گاه برای شیرین تر کردن حوادث سفر دست به دامن تخلیات خویش می زند و از حیوانات غریب و انسان هایی که در نقاطی ناشناس به صورت های غیر قابل قبولی زندگی می کند سخن به میان می آورد و حدیث غریبی گری ماست پیش آورد را در ذهن تداعی می نمایند.

دوم- کسانی که کار آنها سیاحت نیست اما به مناسبتی به سفر می روند و با نوشتن سفرنامه ای در حقیقت گزارش آن سفر را و برای ثبت در جریده عالم از خود به یادگار می گذارند. سفرنامه معروف ناصر خسرو را- با بلاشکی که اخیراً در حالت آن پیدا شده است- باید از این دست سفرنامه ها دانست هم چنان که بسیاری از حکایات **بوستان** و **گلستان** شیخ اجل سعدی را از شکستن بت عاج در سومنات تا مشاهده دو طلبه مشتاق علم درجامع کاشغر و از هم نشینی با بازرگانی درجزیره کیش تا نصیحت بر پادشاه بی انصاف عرب بر تربیت یحیی بیغامبر علیه السلام.

سوم- سفرنامه هایی که پادشاهان و رجال سرشناس برای ثبت موجودیت تاریخی خود در برهه ای از زمان که دوران سفر است می نویسند و درخلال آن "من" غالباً خودبین خود پسند محور اصلی همه کار و همه چیز است. این سفرنامه ها با همین عیوب باز هم کمک کننده ای است به شناخت افراد و محیط پیرامونی نویسنده وای بسا که پایه ای خوب برای مقایسه عقاید نویسنده سفرنامه با همراهان سفر (توجه می دهم لطفاً این مقایسه را در کار سفرنامه سوم ناصرالدین شاه به فرنگ با **روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه** درسال همان سفر)

درمجموع روزنامه نویسی که به حقیقت پدر گزارش نویسی روزنامه ای امروز یعنی رپرتاژ است در صورت خیلی صمیمی و واقع بینانه باز در مقام قیاسی با روزنامه خاطرات نارسایی های دارد که اهم آن همانا محدود بودن نوع نگرش سیاح به پیرامون خود و قرار نداشتن عنصر اصلی انسانی -یعنی نویسنده- در جانمایه سفرنامه است و نیز این که سفرنامه ها در یک

برهه مشخص زمانی نوشته می شود و خواننده نمی تواند آن تداوم و خاطر مجموعی را که با خواندن یک روزنامه خاطرات به دست می آورد در مطالعه سفرنامه به دست آورد و به احوال درون نویسندگان و قضاوت های او پی ببرد و در نتیجه به شناخت عمیق تر وقایع و دریافت روابط اشخاص دست یابد.

با این اشاره مختصر در باره تاریخ نویسی و خاطره نویسی معاصر حال می پردازیم به این که دو کتاب مورد بحث این مقاله چه مزایایی دارند و چه افق های تازه ای را به روی تاریخ صدسال اخیر ایران می گشایند؟

نوشتن "روزنامه خاطرات" که در زبان های فرانسه و انگلیسی به ترتیب journal و diary گفته می شود در زبان دیرسال فارسی کم سابقه و جوان است و تا آن جا که من می دانم اعتماد السلطنه نخستین دولتمرد ایرانی است که دست به این کار مهم زده است. 3

قای ایرج افشار مصحح و منقح این اثر با ارزش در مقدمه خود بر چاپ اول کتاب آن را در مقام مقایسه با کتب خاطرات هم عصران وی قرار داده اند و از ذکر این نکته دریغ کرده اند که «روزنامه روزانه خاطرات» نوشتن کاری است و خاطره نویسی کاری دیگر. آن اولی به جان و دل و زندگی شخصی بیشتر بسته است و این دومی کوششی است در راه حضور نویسنده در تاریخ برای آن که صدایی از وی در زیر این گنبد دوار به یادگار بماند. اعتماد السلطنه مردی صاحب ذوق و اطلاع بوده و به شهادت کتاب حجیم خود کار روزنامه خوانی روزانه در درگاه ناصرالدین شاه را برعهده داشته و به زبان فرانسه کاملاً آشنا بوده است. وی که مدت چهارسال در فرانسه «به تکمیل زبان فرانسه و اخذ معلومات جدید» مشغول بوده و در سال 1284 هـ ق به ایران مراجعت کرده و به پست مترجم حضوری دربار تعیین شده، 4 به نظر این نویسنده، بی شک در مدت اقامت خود در فرنگ به چند روزنامه خاطره از این نوع که اتفاقاً در نیمه دوم قرن نوزدهم و پس از استقرار جمهوری سوم سخت باب روز بوده دست یافته و نگاهی به آنها افکنده است. از جمله، شیوه برخورد او با وقایع و ضبط و ثبت آنها به شیوه دو روزنامه خاطرات معروف زبان فرانسه یعنی خاطرات لویی سن سیمون 5 و ژوزف فوشه 6 شباهت های بسیار دارد ورنه ها و زیرکی های آن دو در کار این به خوبی دیده می شود. و باز به نظر می رسد که او بعد از آن که خوب در دربار ناصر جا افتاده، یعنی بعد از هشت سال خدمت شاهی و در فاصله بین معاونت وزارت عدلیه (1290 هـ ق) و انتساب به مقام ریاست دارالتألیف (1298 هـ ق)، به تصمیم خود مبنی برنوشتن روزنامه خاطرات روزانه جامعه عمل پوشانده است. 7 سبک و سیاق این روزنامه را هم چنان که گفتیم شاید بیش از فوشه از سن سیمون اقتباس کرده است زیرا سن سیمون نقاش چیره دست دربار لویی چهاردهم است. با همه حکایات درونی و برونی آن.

انتشار **روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه** به طور کامل در سال 1345 یک حادثه بزرگ برای کتابخوان ها و علاقمندان به تاریخ بود. به خاطر دارم که هنگام انتشار این کتاب، کار بزرگ آقای ایرج افشار در محافل سیاسی و ادبی آن روز تهران باچه تحسین و درعین حال نگرانی دوستداران ایشان مواجه شد. به هر حال حکایت حکایت زندگی روزانه یک پادشاه بود و گذر روز در دربار سلطنتی ولوآن که این حوادث بیش از هشتاد سال پیش از انتشار کتاب اتفاق افتاده بود و شاه هم ناصرالدین شاه بود (خاطرات اعتماد السلطنه در 25 تیر 1253 برابر با 16 ژوئیه 1874 آغاز می شود و در 29 اسفند 1274 برابر با 30 مارس 1896 خاتمه می یابد). 8

کتاب خاطرات اعتماد السلطنه در تیرماه 1345 منتشر شد و امیراسدالله علم که بعد از کنار گذاشته شدن از مقام نخست وزیر (17 اسفند 1342) ریاست دانشگاه پهلوی شیراز را به عهده داشت در آذر ماه همین سال به وزارت دربار شاهنشاهی محمدرضا شاه پهلوی منصوب گردید. 9 از این تاریخ تا تاریخ شروع یادداشت ها (24 بهمن 1347) علم نیز این فرصت را داشته است که به طرح یک روزنامه خاطرات روزانه فکر کند. اگر ماجرای انعکاس انتشار خاطرات اعتماد السلطنه را به یاد بیاوریم و نیز به تیز هوشی علم در خلال یادداشت هایش توجه کنیم و

پذیریم که این مهندس کشاورزی دانشکده کرج و پرورده روش تربیت سنتی ایران در بیرجند همواره مراقب احوال روز بوده و معاشرانش روشنفکران برجسته سال های 1320 و 1330، چون دکترخانلری، رسول پرویزی، دکتر باهری و دکتر حسن ارسنجانی، بوده اند، می توان فکرکرد پایه ای داد که علم نیز به نوبه خود **روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه** را به دقت و هوشیاری خواننده و برای کار خود به عنوان سرمشقی در نظر گرفته است. 10 و شاید اولی که ویراستار یادداشت ها مدعی مفقود شدن یا جاماندن آن در میان کتاب ها و اسناد نویسنده در تهران شده است، و خود علم نیز هرگز بدان اشاره ای نکرده، 11 مسوده اولیه ای بوده است ز کار بعدی او طی سال های پرمسئولیتش.

یک نکته اساسی در مورد این هردو کتاب نباید از نظر پژوهنده و خواننده دور بماند و آن این که این روزنامه های خاطرات برای انتشار در زمان حیات نویسنده تهیه نشده و هردو صورت یادداشت های خصوصی یا *journal intime* را داشته است. این که آیا ناصرالدین شاه و محمدرضا شاه از وجود چنین یادداشت هایی با اطلاع بوده اند یا نه از جانب هردو گردآورنده یعنی آقایان ایرج افشار و دکتر علینقی عالیخانی به ابهام گذشته است. آقای ایرج افشار می نویسد «تنها کسی که از تحریر این خاطرات با خبر بود عیال او بود که گاهی به علت کسالت یا خستگی شدید در روزنامه بود بنابراین اشاره صنیع الدوله ظاهراً ناصرالدین هم بوی برده بوده است.» 12

آقای عالیخانی تلویحاً به کسب اجازه علم از پادشاه در گذشته ایران برای نوشتن یادداشت ها- بدون آن که پادشاه از دقایق و چند و چون آن آگاه باشد- اشاره دارد:

علم همیشه بیم داشته است مبدا این یادداشت ها به نحوی دست رقیبانش بیافتد و برای او در دسر ایجاد کند به همین دلیل گاهی بعضی موضوع ها را در پرده می گوید یا اگر خیلی حساس باشد تنها به اشاره مبهمی بسنده می کند. در بسیاری از موارد هم که از گفتار یا کردار شاه انتقاد می کند، در پایان جمله ای در مدح شاه و این که او بهتر از هرکس صلاح خود و کشور خود را می داند می گذارد و بدین سان تا اندازه ای از گزندگی خرده گیری می کاهد. پس از چندی اصولاً بهتر می بیند این یادداشت ها را در ایران نگاه ندارد و هرچند ماه یک بار حاصل کار خود را به سویس می برد و در بانکی نگه می دارد. 13

به این نوشته آقای عالیخانی اشاره صریح خود علم را، مبنی بر این که یادداشت ها پس از مرگ شاه و خود او منتشر خواهد شد، باید افزود: «من این سطور را برای تملق نمی نویسم زیرا وقتی چاپ خواهد شد که هم کفن شاه و هم نوکرش پوشیده است.» 14 آقای باهری نیز در باره شیوه نگارش و حفظ یادداشت های علم، در گفتگو با نویسنده مقاله، نکات ارزنده ای را یادآور شده اند. 15

نگاهی به نقدهای این دو کتاب

به کتاب **خاطرات اعتماد السلطنه** در هنگام انتشار نقدهایی نوشته شد و برخی از نکات تاریخی آن را رجال معمر به آقای افشار تذکر دادند و ایشان کریمانه همه این تذکرات را در مقدمه چاپ دوم کتاب خود آوردند.

در مورد **یادداشت های علم** من اولین بار به هنگام انتشار متن فشرده این یادداشت ها با عنوان **شاه و من** 16 نقد گونه ای، با نگاه به دیگر نقدهایی که تا آن زمان نوشته شده بود، نوشتم که در مجله **ایران شناسی** به چاپ رسید. 17 پس از آن هنگام انتشار جلد اول یادداشت های علم آقای دکتر جلال متینی در بخش نقد و بررسی کتاب مجله **ایران شناسی** این کتاب را با نگاهی دقیق و انتقادی به نحوه ویراستاری کتاب مورد بحث قراردادند 18 و سپس جلد دوم آن را در بخش گلگشتی در انتشارات فارسی مجله **ایران شناسی** معرفی کردند 19

هم چنان که جلد سوم آن را در همان بخش، 20. افزون بر این سه نقدهای دیگری هم چه در مطبوعات داخلی و چه در مطبوعات خارجی بر این کتاب نوشته شده است که بنده به شش مورد آن در پانویس مقاله **ایران شناسی** اشاره کرده ام. 21.

روش بررسی

برای مقایسه این دو کتاب، هردو به دقت خوانده و یادداشت برداری شده است. جمع فیش های کتاب خاطرات اعتماد السلطنه 1932 فیش و جمع فیش های سه جلدی یادداشت های علم 712 فیش است که براساس موضوعات کلی طبقه بندی شده. هیچ گونه قضاوت و اظهار نظری در نقل یادداشت ها از سوی نویسنده به عمل نیامده و سعی او فقط بر آن بوده است تا موارد تشابه یا تخالف موضوعی را کاملاً و برابر متن عرضه دارد. در موارد نقل قول از این دو منبع یا ارجاع به مطالب آن ها، به ذکر نام نویسنده (علم یا اعتماد السلطنه)، شماره مجلد کتاب، تاریخ روز، و شماره صفحه اکتفا شده است. در بعضی موارد هم موضوع یادداشت قابل مقایسه و جالب بوده اگر یادداشت هنوز به صورت اصلی به فارسی چاپ نشده است ناچار به یادداشت چاپ شده در متن خلاصه انگلیسی مراجعه شده است و به علامت اختصاری "انگ" با ذکر صفحه کتاب "شاه و من" اکتفا گردیده است. 22.

* * *

دو آئینه در برابر هم

رفتار با مخالفان سیاسی:

«شنیدم که میرزا ملکم خان ناظم الدوله وزیرمختار ایران در انگلیس را با نهایت خفت معزول کردند. هنوز جهتش معلوم نیست. اگرچه کسان امین السلطان شهرت دادند که امین السلطان اسباب عزل او شده . . .»

امین السلطان تعزیتی به من کرد و سر سلامتی از عزل میرزا ملکم خان به من داد. اگرچه میرزا ملکم خان استاد من بود. بدو تحصیل فرانسه را پیش او نمودم. لیکن مدت ها بود که من از پولتیک او اعتذار جسته بودم و اعتقاد به او نداشتم. از آن جایی که مرد قابلی و فاضلی است در اطلاع و بصیرت مثل و مانند ندارد این تعزیت وزیر اعظم باید به تمام ایران باشد نه به من و هنوز تقصیر این معزول مجهول است.» (اعتماد السلطنه، ص 672)

«وقتی به سعد آباد رسیدیم در باغ دنبال شاهنشاه بودم یک دفعه برگشتند، فرمودند این دکتر کنی- رئیس و دبیر کل حزب مردم چه غلط هایی کرده است؟ عرض کردم نمی دانم. فرمودند بلی در اصفهان متینگ داده و گفته است این دولت یک دولت ارتجاعی است و به علاوه اگر انتخابات شهرداری ها و انجمن های ولایتی آزاد باشد حزب ما خواهد برد. اولاً چطور به خود جرئت داده است بگوید دولت من دولت ارتجاعی است؟ ثانیاً چطور ممکن است تفوه این حرف بکند که انتخابات در سلطنت من آزاد نیست؟ عرض کردم من که خبر نداشتم چه گفته است. ولی رئیس حزب اقلیت یک چیزی که باید بگوید. هرچه می گوید اگر شاهنشاه بردباری tolerance نداشته باشند البته برخوردار است و به آبروی یار بر می خورد. بسته به این است که چه جور به عرض برسد و چه جور شاهنشاه آن را تعبیر و تفسیر بفرمایند. البته به نظر رئیس اقلیت، اکثریت ارتجاعی است. در مورد آزادی انتخابات هم که این حقیقتی است

حالا نباید می گفت علیحده است. فرمودند بسیار خوب چطور انتخابات را می برد؟ با پشم خایه اش می خواهد اکثریت ببرد؟ عرض کردم خیر ولی دولت هم اکثریتی ندارد به علاوه مردم لا یحب علی (کذا) بل از بغض معاویه به او رای ممکن است بدهند. ولی من چنین فکر نمی کنم. این ادعای خود اوست. فرمودند گه خورده است همچو خیالی کرده من دیدم خیلی عصبانی هستند دیگر حرفی نزد. . . . بعد از ظهر به تفصیل قریب سه ساعت شرفیاب بودم کار دکتر کنی را عرض کردم و عرض کردم آن قدر غصه خورده که استعفا داده است حالا استدعا کرده در دربار کاری به او داده شود. عریضه او را تقدیم کردم. خواندند فرمودند در دربار هم برای او جایی نیست. فهمیدم کار خیلی ریشه دارد به این سادگی نیست. «(علم، ج 3، صص 273-74)

«از وقایع تازه که برای دولت ننگ بزرگی است صدمه ای است که به سید جمال الدین وارد آوردند. چون بعضی کاغذها علما و طلاب به او می نوشته اند از معایب دادن امتیازات به فرنگی ها. کنت و نایب السلطنه بعضی ها می گویند نایب السلطنه از این کاغذها به دست آورده به شاه داده و به گردن سید جمال الدین گذاشته اند. حکم شد پنج نفر غلام سید را از حضرت عبدالعظیم ببرند به طرف عراق عرب. مختار خان حاکم شاهزاده عبدالعظیم در این مورد خواسته خدمتی بکند سید را زده اسبابش را غارت نموده که مردم شاهزاده عبدالعظیم خواستند بروند شورش نمایند. در هر صورت او را بردند اسبابش را به حضور همایون آوردند. همه را عزیزالسلطان و اتباعش غارت نمودند. بعد امین السلطان که شنیده بود باوجودی که باعث فتنه را می دانست باز این رذالت را نپسندید همه را پس گرفت با پانصد اشرفی و یک خرقة و یک اسب و یک قاطر از خودش رویش گذاشت به جهت او پس فرستاد. سید از شاه درکمال یاس و از امین السلطان امیدوار از تهران بیرون رفت.» (اعتمادالسلطنه، ص 730)

«از اخبار داخلی دبیرکل حزب مردم از طرف نخست وزیر تعیین شد. این است معنی حزب اقلیت که دبیر کل آن با نظر و مشورت لیدر اکثریت تعیین شود. . . .» (علم، ج 3، ص 98)

«صبح زود ناصر عامری دبیرکل حزب مردم که جای دکتر کنی است با سبیل های آویزان پیش من آمد که از نطق های من در گرگان که گفته ام باید تحصیلات و معالجه برای مردم مجانی باشد شاهنشاه عصبانی شده اند. بعد هم کانیدی را که ما فکر می کردیم خوبست و پیش مردم رای دارد به عنوان این که طرفدار مصدق بوده ساواک خط زده اند و به ما گفته اند یکی دیگر را انتخاب کنیم. در صورتی که حزب مخالف کانیدی را انتخاب کرده است توده ای بوده می گویند او عیبی ندارد. حالا هم اجازه شرفیابی خواسته ام به من نمی دهند. چه خاکی به سر بریزم؟ در دلم خیلی خندیدم. گفتم حالا چه می گوئید؟ گفت ترتیبی بده که شرفیاب شوم. گفتم بسیار خوب سعی خواهیم کرد. در دلم گفتم ولی شما باید در ته چاه به عشق عمر مار بگریید. کجایش را خوانده ای؟ به این صورت حکومت دو حزبی محال است و لازم هم نیست نمی دانم چرا شاهنشاه آنقدر اصرار می فرمایند» (علم، ج 3، ص 283)

«نخست وزیر تقاضای یک شرفیابی ده دقیقه ای پیش از آن که من شرفیاب شوم کرده بود. شاهنشاه سر صحبت را این طور باز کردند که من به عامری تذکر بدهم که حرف های او در مورد پرداخت یک حداقل به معلمان چیزی جز جنجال برانگیزی نیست. اعلیحضرت فرمودند او علناً خرابکاری را تشویق می کند. . . بعد فرمودند به او بگو اگر به این حرف های مسخره و بی معنی ادامه بدهد منتظر تنبیه ما باشد. پیدا بود که نخست وزیر موجب عصبانیت

اعلیحضرت شده است.» (علم، انگ، ص)

«به عرض رساندم که عامری رهبر حزب مردم تقاضای شرفیابی کرده است. شاهنشاه فرمودند مردکه احمقی است با این حرف های پرت و پلاپی که در باره ضد انقلابی بودن دولت می زند، به او بگو برود گورش را گم کند» (علم، انگ، ص 272)

پابوسی سنتی:

«ظل السلطان نطق مفصل سراپا نامربوطی بیان کرد. بعد به حضور شاه احضار شدیم. امین السلطان پای شاه را بوسید شاه اظهار التفات زیادی فرمودند.» (اعتمادالسلطنه، ص 851)

«فقط عرض کردم نخست وزیر و وزیرخارجه در پیشگاه مبارک خیلی بی ادب هستند. اجازه بفرمائید آنها را ادب کنم. فرمودند: "تربیت امریکایی و انگلیسی است با وصف این تذکر بده خوب است." عرض کردم کاش روی تربیت باشد و من می ترسم اینها می خواهند به مردم حالی کنند که خودشان هم . . . هستند که در مقابل شاه این طور رفتار می کنند. شاهنشاه خندیدند و ولی فرمودند: "گمان نمی کنم این طور باشد چون دیده ای که وقتی من به اردشیر دست می دهم جلوی من زانو می زند." عرض کردم این هم کار بسیار بدی است. درپاریس که این کار را کرد یک خبرنگار فرانسوی به من گفت مگر شاه شما رفورمیست و دمکرات نیست چطور اجازه می دهد یک نفر وزیر به این صورت جلو او زانو به زمین بزند؟ شاهنشاه از این عرض من خوششان نیامد فرمودند: "باید می گفتم این یک ترادیسون ملی است." یاللعجب که تملق بزرگ ترین و باهوش ترین و بزرگوارترین مردان را هم گمراهی می دهد.» (علم، ج2، ص 19)

نامه ای از فرنگ و اعلامیه ای درخانه

«کاغذی به اسم شاه از فرنگ رسیده نمی دانم به چه مناسبت به دست امین السلطان رسیده او هم به میرزا عیسی خان گروسی داده بود ترجمه کرده سراپا فحش به شاه و انکشاف قبایح اعمال وزرای ایران بوده است. معلوم است چنین کاغذی را به شاه نخواهد داد و گفته بود میرزا ملک خان نوشته.» (اعتمادالسلطنه، ص 605) -----

درشرفیابی اعلامیه ای را که از سوی یکی از گروه های مخالف زیر زمینی منتشر شده بود به اعلیحضرت نشان دادم این اعلامیه زیر صندلی معظم له درکنفرانس رامسر پیدا شده بود. به ایشان به شدت برخورد و دستور رسیدگی فوری صادر فرمودند (علم، انگ، ص 436)

شاه مهمان دو وزیر

«امروز شاه به قدم میمنت مزید همایون حسن آباد را رشک خلد برین یا آسمان هفتمین فرمودند. صبح زود از خواب برخاسته آن چه تدارک دیده شده بود، درهم بود، جمع آوری کرده مرتب نمودم و از خداوند تبارک و تعالی استدعا نمودم که مثل دیروز و پریروز باران نفرستد که تدارک و مخارج من به هدر رود و به وجود ذیجود همایون و خادمان حرم بد بگذرد. الحمدالله به مقصود نایل شدم. باران نیامد. دو از دسته گذشته حاجی سرورخان خواجه مخصوص پادشاهی آمد. پنجاه نفر سرباز آورده بود و در حسن آباد گذاشت و خود درها را دید و بست و بعد اندرون رفت. من هم رفتم. بدون رودرباستی مطالبه حق الزحمه خود را نمود. من هم به

خانم گفتم پنجاه عدد پنج هزاری آورد به او داد. خودم بیرون آمدم. ناهار صرف شد. شش به غروب ما را از باغ دواندند و قرق کردند. اهل خانه و اقوام ایشان که تماماً از اولاد مرحوم عمادالدوله و عروس های آن مرحوم بودند از اندرون بیرون آمده انتظار حرم خانه جلالت را داشتند. چهار به غروب مانده خواتین حرم رسیدند. سه و نیم به غروب مانده موکب همایون تشریف فرما شدند. والده ظل السلطان هم تشریف آورده بود و کمال بزرگواری را فرمودند. بدون دعوت تشریف آوردند. باوجودی که شهر هستند. بندگان همایون الی مغرب تشریف داشتند. الحمدلله به وجود همایون و خادمان حرم خیلی خوش گذشته بود. فی الواقع من هم از مخارج و سلیقه کوتاهی نکردم. وقتی بندگان همایون بیرون تشریف آوردند که در کالسکه جلوس فرموده بودند به من فرمودند که شب در سلطنت آباد حاضر باشم. به درشکه نشسته تعاقب موکب همایون رفتم. شب بیرون شام خوردند. وقت مراجعت دونفر غلام کشیک خانه مقرر شد با من همراهی نماید مرا حسن آباد برساند. خیلی خسته بودم. شام هم حاضر نبود. دیر شام خوردم. مرده وار افتادم. اهل خانه که از خستگی و دردی که شش ساعت تمام در حرکت بوده است آه و ناله زیاد داشت. . .»

«صبح که سلطنت آباد رفتم الی عصر بودم. شاه مکرر تعریف از مهمانی دیروز می فرمود. از حرم خانه هم به جهت اهل خانه همین طور نوشته بودند.» (اعتمادالسلطنه، صص 302-303)

«مستقیماً از همدان به بیرجند آمدم که شاهنشاه و شهبانو و هفتاد نفر مهمان و هم چنین والاحضرت همایون ولایتعهد و والاحضرت فرحناز و علیرضا را پذیرائی کنم. از مهمان ها و والاحضرت ها در چادر و از شاهنشاه در اکبریة منزل خودم پذیرایی کردم. شب تولد شهبانو 22 مهر هم در بیرجند برگزار شد. به این جهت بهترین آشپزهای دنیا را از رستوران ماکزیم پاریس به بیرجند آورده بودم. زیر چادر پوش بزرگی که از جدم امیرعلم خان به یادگار مانده است شام و ناهاری شاهانه دادم. قریب سه میلیون ریال خرج این دو شب مهمانی من شد. در شب دوم توقف شهبانو و والاحضرت ها و مهمان ها را سوار بر شتر از اکبریة به شوکت آباد که هفت کیلومتر فاصله است بردم. دهل و سرناي محلی هم دربین راه در مهتاب نواخته می شد و در جلو پنجاه چادر هم آتش زیادی افروخته بودیم. زارعین محلی رقصیدند دراین موقع شاهنشاه با اتومبیل از اکبریة به شوکت آباد آمدند. آن قدر وضع جذاب بود که ناگهان علیاحضرت شهبانو با زن های دهاتی به رقص و پایکوبی پرداختند هم چنین والاحضرت ها. فوق العاده جالب بود. من هم با مردم جلو شاهنشاه رقص محلی کردم. شب خوشی گذشت. مردم بیرجند برای ولیعهد احساسات پرشوری به خرج دادند که مرا متأثر کرد و گریه کردم. . . با آن که خسته هستم سر خوشم که به شاهنشاه و شهبانوی عزیزم در بیرجند خوش گذشت.» (علم، ج 2، ص 109)

انحصار تنباکو و کرایه انویوس

«فتوای جناب میرزا: بسم الله الرحمن الرحيم. الیوم استعمال تنباکو و توتون بای نحوکان در حکم محاربه با امام زمان صلوات الله علیه است. حرره اقل محمدحسن الحسینی.» (اعتماد السلطنه، ص 780)

«امروز مجلس خانه نایب السلطنه مرکب از وزرا و علما معتقد بود. علما از قبیل میرزااحسن آشتیانی و آقا شیخ هادی نرفته بودند امام جمعه و سید عبدالله و میرزا سیدعلی اکبر تفرشی از این قبیل علما نمره دوم و سوم رفته بودند. . . علما غلیان نکشیده بودند بلکه اجازه هم ندادند که وارد کنند به مجلس. . . شنیدم که شاه فرموده بود به زن های خودش که کی غلیان را حرام کرده؟ بکشید اینهاچه حرفی است؟ یکی از خانم های آبرومند عرض کرده بود همان کس که ما را به شما حلال کرده. . . خلاصه عجالته احدی درخانه ها و کوچه ها غلیان

نمی کشند غیر از شاه و امین السلطان و امین اقدس (اعتماد السلطنه، ص 781)

«نایب السلطنه، جناب امین السلطان و سایر وزرای محترم دولت این یادداشت ما را ملاحظه کرده برای تجار محترم و غیر تجار معتبر تنباکوفروش قرائت نمایند. . . یک وقتی مقتضی شد عمل دخانیات را به کمپانی انگلیسی بدهند دادند. چندی بعد مقتضی شد که آن امتیاز را از کمپانی بگیرند گرفتند. . . تمام این یادداشت و حکم فرمایش ماست که در این ورقه نوشته شده است و سواد از این فرمایشات راملک التجار برداشته به همه جا منتشر نماید.» (اعتماد السلطنه، صص 790-91)

اتفاق دیگری در تهران افتاد که خیلی باعث ناراحتی شد آن این که به عذر اضافه کردن خطوط کمربندی اتوبوسرانی یک دفعه ترتیب کار را طوری دادند که کرایه اتوبوس سه برابر ترقی کرد. تمام مردم ناراحت شدند و در نتیجه دانشگاه ها اعتصاب کردند و دانشجویان به بلوا پرداختند و شروع به شکستن در و پنجره اتوبوس ها نمودند. کار داشت بالا می گرفت. زیرا همه مردم طرفدار دانشجویان بودند. تا این که شاهنشاه امر دادند نرخ به صورت اولیه برگشت. اول که بلوا شروع شد گویا به پیشنهاد دولت شاهنشاه فرموده بودند به بلوا که نمی شود تسلیم شد باید سرکوبی شود. من اتفاقاً آن شب در لوزان بودم. با تهران صحبت کردم بعد با سن موریتز صحبت کردم و سرهنگ وزیر هم به من گفت غائله را امر دادند قوای انتظامی خاموش کنند. من فوری تلفنی به شاه عرض کردم. عرض کردم آن وقت که غائله را بازور خاموش کردیم (من نخست وزیر بودم و غائله پانزدهم خرداد به اغوای بختیار و آخوندها و کمونیست ها پیش آمده بود، بر علیه اصلاحات شاهنشاه) یک عده رجاله را برای منافع ملی پامال می کردیم و همه مردم طرفدار عمل ما بودند. حالا قضیه برعکس است. امر فرمایند قطعاً این تصمیم دولت لغو شود. قبول فرمودند. خدا رحم کرد و شانس شاه بلند است که باز هم این کثافت کاری در غیاب معظم له شده و مردم دانستند که امر شاه آن را لغو کرد. صولاً تصمیمات فعلی هیچ گونه هماهنگی ندارد و من واقعاً نگرانم که عاقبت کار چه می شود.» (علم، ج 1، ص 378).

پیش بینی دو وزیر در حق سلطنت

«امروز صبح محقق آمد مرا خدمت ولیعهد برد. یک ساعت تمام خلوت کرد. خیلی صحبت های متفرقه شد. از جمله من عرض کردم که با وجود ترتیب دولت که حالا دارید و بی قابلیتت وزرا و اغراض شخصی آنها و هم عهد و همقسم شدن آنها در تلف نمودن مال دیوان و کتمان اطلاعات لازمه و وقایع اتفاقیه در مملکت به پادشاه و نفاق و نقار مابین سه فرزند پادشاه است دست تقدیر سلطنت را از سلسله قاجاریه خواهد برد.» (اعتماد السلطنه، ص 71)

«من مجموعاً شهبانو را نسبت به آینده نگران دیدم. حق هم دارد فرزند دلبنده و نورچشمی او باید در آینده شاه بشود و هر عملی بر ضرر رژیم بر ضرر اوست. من هم مکرر به ایشان عرض کرده ام. با آن که معتقدم سلطنت در ایران با توجه به سنن ملی که ما داریم هنوز تا لاقط دو بیست سیصد سال دیگر طرف احتیاج میرم کشور است ولی حقیقت اینست که سلطنت در دنیا رنگی ندارد. آن هم سلطنت موروثی، یعنی خلاف عقل و منطق است. به چه مناسبت فرزند بزرگ شاه باید مالک جان و مال مردم باشد؟ مگر آنکه شاه سلطنت بکند نه حکومت. آن هم در ایران ممکن نیست یعنی به محض آن که شاه به سلطنت کردن قانع شد فاتحه خودش را خوانده است مثل احمد شاه قاجار و [امثالهم]. و واقعاً مردم هم رشد آن راندارند که قابل

حکومت دمکراسی باشند. . . پس راه چاره ایران چنان که حالا اتفاق افتاده است داشتن پادشاهی باهوش، مدبر، روشن بین، عاقل، با انصاف و عادل است. خوشبختانه اکنون این سعادت را داریم. ولی این کار را خداوند تضمین نکرده است. پس ملت ایران حق دارد نگران باشد و شهانو نیز به همچنین.» (علم، ج 2، ص 43)

اهدای نشان به بانوان

«به انیس الدوله نشان حمایل آفتاب داده شد. این نشان را قبل از سفر فرنگ اختراع فرمودند که به فرنگ به ملکه هم داده شد. انیس الدوله اول زنی است درایران که دارای این نشان است.» (اعتمادالسلطنه، 596)

«به شاهنشاه عرض کردم که بانو فریده دیبا مدت زمان درازی است که منتظرند نشان خورشید که مخصوص افراد خانواده سلطنتی است دریافت دارند. ایشان هرگز اشاره مستقیمی به این نشان نکرده اند اما مکرراً درباره نشان های دیگر سخن گفته اند. شاهنشاه فرمودند خیلی عجیب است به ایشان بگو این جور چیزها با روحیه درویشی که ایشان مدعی آن هستند جور در نمی آید اینها جزو جیفه دنیوی است.» (علم، انگ، ص 388)

خرافه و فال بد

«صبح که بعد از روضه دربخانه رفته شنیدم طالار طنپی که انیس الدوله روضه خوانی می کند که مستمعین اهل حرم خانه و زائرین روضه خوان های مردانه هستند شمع مومی که به قامت مبارک همایونی ریخته بودند پای منبر روشن کرده می شود و خود قبله عالم به دست مبارک روشن می کند. در وقتی که تمام اهل حرم خانه تکیه رفته بودند شمع بروی منبر می افند تمام منبر و یک تخته از زنبوری و قدری از فرش می سوزد که خبر می شوند و فرارش ها از بیرون می روند خاموش می کنند. اگر قدری دیرتر خبر شده بودند تمام طنپی سوخته و آتش گرفته بود از قرار گفتند خواجه ها وقتی که بندگان همایون به جهت روشن کردن شمع پای منبر تشریف برده بودند سرخوش بودند و حادثه را حمل بر این عمل و تطییرات بد نمودند. انشاءالله بلا از وجود مبارک دور است و این حرف ها غلط است.» (اعتمادالسلطنه، ص 517)

«نیکسون وارد شد. خوب بود. فقط هنگام رژه گارد احترام چون باد شدید بود، کلاه پرچم دار را پراند به نظرم آمد که خوش یمن نیست، با آن که خندیدیم.» (علم، ج 2، ص 256)

در شب زنده داری ها

«شب با لباس رسمی به پارک صدراعظم مهمان بودم رفتم. این اول دفعه است که من به خانه صدراعظم می روم. سه چهار دفعه مهمانی کردند مرا دعوت نکرده بودند. اولاً از حیث عمارت و اسباب و تجمل اول بنای ایران است. خیلی از عمارت سلطنتی بهتر و قشنگ تر است. باید تا به حال صد و پنجاه هزار تومان مخارج میل و بنایی شده باشد. ثانیاً از نظر مجلس و ماکولات و مشروبات من در مدت عمرم در ایران مجلس به این خوبی و جلوه مهمانی ندیده بودم. اشخاصی که مدعو بودند از این قرار است. سفیر عثمانی با تمام اجزای خود، هفت نفر ایرانی ها: امین الدوله، مشیرالدوله، مخبرالدوله، امین الملک، صاحب جمع، علاءالملک، معاون الملک، علاء الدوله، امین خلوت، قوام السلطنه، ظهیرالدوله، مهندس الممالک و کتابچی بود. قبل از ورود ایلچی قرار شد در سر میز شراب نگذارند. به همان میز "زاکسکه" که انواع مشروبات و مزه روی او چیده بود اکتفا نمایند و ما بعد از ورود ایلچی

حرصی که او به خوردن مشروبات داشت سر میز شراب آوردند. بعدازشام مطرب های مرحوم مشیرالدوله که حالا نفر صدراعظم اند تار و طنبوری زدند. تا وقتی که سفیر بود و نرفته بود مجلس درکمال جلال و ادب بود. ساعت پنج سفیر رفت آن وقت طرز مجلس تغییر کرد. ظهیرالدوله پیانو می زد و می خواند اهل مجلس همه به رقص افتادند غیر از من که بلد نبودم. امین الدوله هم باز می توانست دست بزند من آن هم نتوانستم. بسیار خوش گذشت حالت من دراین مجلس مشابه به حیوانی بود که از کره ما به زمین بیافتد و هیچ نفهمد. ملتفت شدم که من محال است بتوانم دراین مجالس خاص صدراعظم حاضر شوم و طرف میل ایشان واقع شوم.» (اعتمادالسلطنه، ص 855)

«بعد به مهمانی رفتیم. مهمانی خنکی بود. اصولاً برای ما که از پنجاه سالگی سرازیر شده ایم دیگر این طور مهمانی ها و رقص ها به خصوص بدون داشتن هیچ دلخوشی، کیفیتی ندارد من بعد از شام به هتل برگشته، خوابیدم.» (علم، ج 2، ص 268)

«بعد در رکاب علیاحضرت شهبانو به مهمانی آخر فستیوال فیلم جهانی رفتیم، که شهبانو جوایز را تقسیم فرمودند. بعد هم شام در آن جا خورده، مراجعت فرمودند. حالا ساعت یک است آمده ایم من هنوز هزار کار نکرده دارم. نخست وزیر هم مست کرده بود. بی شباهت به دلکک ها نشده بود.» (علم، ج 2، ص 219)

پیگفتار

دو کتاب **روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه و یادداشت های علم** همواره در چشم من به صورت پرنیزی است که سیر تجدد اروپائی و امریکائی در ایران در میان آن قرار می گیرد. از همین رو به جاست که مقاله را با نقل فشرده ای از بازتاب های این صد سال در این دو آئینه به پایان بریم.

اعتماد السلطنه روزنامه خاطرات خود را پس از سفر دوم ناصرالدین شاه به فرنگ و پیش از آغاز سفر سوم او نگاشته است این درست است که اعزام محصلین ایرانی به انگلیس توسط عباس میرزا، نایب السلطنه فتحعلی شاه، در حقیقت فتح باب عملی داد و ستد فرهنگی میان ایران و غرب بوده است و تلاش های میرزا تقی خان امیرکبیر و میرزا حسین خان سپهسالار در حقیقت ادامه راه عباس میرزا به شمار می آید و حتی بردن ناصرالدین شاه به اروپا توسط این آخری از هرجهت درخور ذکر است. اما نوشتن روزنامه خاطرات از سوی اعتمادالسلطنه از 1292 تا 1313 قمری در حقیقت ثبت و ضبط روزانه تحولات ایران است درآخر دوران سلطنت پنجاه ساله ناصرالدین شاه. هم چنان که یادداشت های علم در حقیقت آخرین سطور عصر تجدد ایران است پیش از حضور حکومت اسلامی و نه غربی و نه شرقی تهران.

اعتمادالسلطنه یادداشت های خود را از روز 29 جمادی الاولی 1292 ه. ق. (برابر با 15 خرداد 1253 هجری شمسی و 6 ژوئن 1875 میلادی) 23 آغاز کرده و علم یادداشت ها خود را در 19 شهریور 1359 ه.ش. (برابر با 9 سپتامبر 1977 میلادی) 24 خاتمه داده است، یعنی فاصله تاریخی شروع آن و پایان این فقط 102 سال یعنی دوسالی بیش از یک قرن است.

درفاصله این یک قرن حکومت مستبده و مستقله ناصرالدین شاه قاجار جای خود را به حکومت

مشروطه داد یا به قول فرنگی مآب های آن روزگار ایران رسماً در عداد دول مشروطه و صاحب "کنستی توسیون" قرار گرفت 25، سلسله قاجار منتقرض شد و سلسله پهلوی به جای آن نشست. در این فاصله ایران سه کودتای محمدعلی شاه، رضاخان میرپنج و بیست و هشت مرداد و دو انقلاب مشروطه و اسلامی را از سر گذرانیده و سر انجام به نوعی حکومت اسلامی مستبده مستقله رسیده است که نه تنها در تاریخ ایران بی نظیر بوده بلکه در تاریخ جهان نیز جز در محدودده قرون وسطی و حیطه فرمانروایی کلیسای کاتولیک رم مشابهی نداشته است. اما در فاصله باز و بسته شدن این پرائنز ایران آغوش به روی تمدنی گشوده است که تمدن غربی نامیده می شود و مملکت ما نیک و بد این آغوش گشایی را در آن صدسال تجربه کرده است.

آرزوهای دست یابی به توسعه صنعتی و قدم نهادن به جهان پیشرفته در هردو کتاب به خوبی دیده می شود، از روشن شدن چراغ گاز در معابر تهران (اعتمادالسلطنه، ص 119) تا آرزوی داشتن بمب اتم برای ایران (علم، ج 1، ص 259) و از نگرانی ورود سفاین مجهز انگلیس به بندر بوشهر (اعتمادالسلطنه، ص 426) تا دلواپسی از کوتاهی برد موشک های ناوگان ایران در برابر ناوگان عراق (علم، ج 3، ص 39) همه و همه شاهد این مدعاست.

آئینه اول

اما به نظر ما از این دو کتاب - که در فاصله یک قرن هر دو به صمیمیت و به طور روزمره نوشته شده اند - هنگامی می توان بهترین بهره تاریخی گرفت که ما سیمای دو پادشاه، ناصرالدین شاه و محمدرضا شاه، را از یکسو و سیمای دو وزیر نویسنده، محمدحسن خان اعتمادالسلطنه و امیر اسدالله علم، را از سوی دیگر براساس نوشته های این دو کتاب بشناسیم. با این همه در خلال یادداشت های اعتمادالسلطنه می بینم که تمدن اروپایی به صورت های گوناگون در عرصه حیات ایران دوره ناصری قدم نهاده است. زن های فرنگی و ارمنی در مجالس مردان دولت ظاهر می شوند (اعتمادالسلطنه ص 76) وزیر انطباعات از تند راندن کالسکه به شیوه فرنگی ها در خیابان ها و کوچه ها عصبانی است و به این فرنگی مآبی متلک می گوید. « ما از دو سفر فرنگستان امتیازات مدنی و تربیتی چیزی که آورده ایم من جمله تند راندن کالسکه است که به سبک کالسکه های راه آهن باید تند راند » (اعتمادالسلطنه ص 81) در سربازخانه ها موزیک نظامی می زنند و باز اعتمادالسلطنه ناراضی می نویسد: « در رکاب همایون سربازخانه فوج مخصوصی یعنی متعلق به نایب السلطنه رفتیم در کمال خوبی با گل و بلبل زینت داده بودند به همه چیز شباهت داشت مگر سربازخانه به قهوه خانه های عمومی پاریس که موزیک می زنند و می رقصند بیشتر شبیه بود » (اعتمادالسلطنه ص 85) کنت دومونت فر رئیس نظمیته تهران شده است و سعی دارد که نظمی در حکومت ملوک الطوائفی پایتخت برقرار سازد اما توپچی ها نایب السلطنه با او مخالفند و میرزا ابراهیم یکی از مستشاران کنت را می گیرند و او را به میدان توپخانه برده علی الرووس الاشهد در ملاء باحضور خود اله ورودی خان میرپنج توپچی باشی به مقعدش شمع می کند » (اعتمادالسلطنه ص 101) در همان زمان « آبله ایران الملوک دختر شاه را می کوبند » (اعتمادالسلطنه ص 144) فرستاده جمهوری ونزوتلا از آن سر دنیا به حضور شاه شرفیاب می شود و نشان مملکتش را به ناصرالدین شاه می دهد. ابوالقاسم خان ناصرالملک فارغ التحصیل انگلیس کتابچه خلاصه تحقیقات ملکم را که در حقیقت برنامه ریزی توسعه است و در باب «رواج مال التجاره و تکمیل صنعت و ترقی صنعت می نویسد که شاه را خوش می آید و وزیران ر ابرای خواندن آن احضار می کند (اعتمادالسلطنه ص 321) فرانسوی ها در شهرشوش قدیم که خوزستان است زمین کنی کرده در عمارت مخروبه همین دراز دست کیانی خلی اسباب نفیس از قبیل مجسمات طلا و قح های طلا از زیر خاک بیرون آوردند (اعتمادالسلطنه ص 437)

آمریکا برای بستن قرارداد تاسیس راه آهن با ایران تلاش می کند و شکست می خورد. تظاهرات خیابانی برای بدست آوردن آزادی کم و بیش آغاز می شود. در انجمنی که شبیه

انجمن اصناف است و به آن فواید عامه گفته می شود مردمسگری زبان به انتقاد از حکومت می گشاید و اعتمادالسلطنه می نویسد « من این مجلس را خوش ندارم چرا که استقلال سلطنت قاجاریه را طالبیم. اما آنها که طالب آزادی ایران هستند خیلی خوشحال و راضی هستند کاوه آهنگر سلطنت ضحاک را به هم زد، اگر مسگری مقدمه انقلاب سلطنت ایران شود بعید نیست» (اعتمادالسلطنه ص 444) شاه از وفور فرانسه دان ها در تهران و باز شدن چشم وگوش مردم احساس نگرانی می کنند و این که در دوران فتحعلی شاه یک نفر در تهران نبوده که کاغذ ناپلئون اول را به فارسی ترجمه کند چندان ناراضی نیست بلکه : « بندگان همایون دستی به سبیل مبارک کشیدند و فرمودند آن وقت بهتر از حالا بود. هنوز چشم و گوش مردم این طور باز نشده بود» (اعتمادالسلطنه ص 524)

جوان ها کم کم امور مملکت را در دست می گیرند به کدخدایی انتخاب می شوند و اعتمادالسلطنه می نالد که: «کدخدایان محلات آن وقت غالباً مردان سالخورده با تجربه متدین بودند، حال جوان های فرنگی مآب هستند» (اعتمادالسلطنه ص 575) ماشین دودی یا راه آهن جدید تهران به راه می افتد. مجسمه شاه را در قورخانه با چدن می سازد و علی رغم حرمت مجسمه سازی در اسلام آن را در تهران نصب می کنند و برای نصب آن جشن می گیرند (اعتمادالسلطنه ص 597)

ناصرالدین شاه وزرا را احضار می کند و دستور نوشتن قانون دولتی می دهد (اعتمادالسلطنه ص 669) شاه «خیال دارند ده بیست نفر شاگرد به فرنگ بفرستند تحصیل کنند. امروز به حضور همایون آورده بودند این منافی با پولتیک سابق شاه است که می فرمودند احدی نباید فرنگ برود» (اعتمادالسلطنه - ص 682) امتیازات تجاری و صنعتی یکی پس از دیگری به خارجی ها واگذار می شود و فرنگی به شیوه استعماری خود دست در کار استفاده از این امتیازات می گردند. بادکنک برای بازیچه بچه ها به تهران وارد می شود ولی بر اثر ترکیدن آن صدای عجیبی بر می خیزد. «مثل این که طیانچه در کردند چون غفلتاً این صدا بلند شده بود بندگان همایون ترسیده بودند طوری که تا امروز روده ها و اعضای شکم مبارک درد می کرد» (اعتمادالسلطنه ص 905) حمام بلغاری که قاعدتاً گرم خانه ترکی است در خانه اتابک برپا می گردد و صدر اعظم میز بلیارد وارد می کند و به این بازی سرگرم می شود در خانه امین الدوله مهمانی رقص "بال" برپا می گردد «زن های فرنگی دعوت شدند که بعد از شام برقصد صدر اعظم و جمعی هستند» (اعتمادالسلطنه ص 852) اعتمادالسلطنه روابط داخل دربار ناصرالدین شاه را با دربار لویی پانزدهم مقایسه می کند و امین اقدس را که کاری جز پیدا کردن صیغه برای شاه ندارد با مادام دوپاری مقایسه می کند (اعتمادالسلطنه ص 843)

رمان تخیلی **دور دنیا را هشتاد روز** ژول ورن را اعتمادالسلطنه برای شاه به فارسی بر می گرداند (اعتمادالسلطنه ص 834) میزان الحرارة در اندازه گیری گرما و سرمای هوا به کار گرفته می شود و مردم کم کم به حقوق انسانی خود آشنا می گردند به نحوی که رعیت عاجز از ستم والی به قونسول خانه روس می روند و بست می نشینند اعتمادالسلطنه به حق نگران است که : « این فقر، البته وهن بزرگی است برای دولت ایران زیرا که تا به حال رعیت ایران نمی دانستند که می شود به قنسول خانه ها و سفارتخانه های خارجه پناه ببرند از این به بعد به واسطه تعدی حکام این کار را خواهند کرد. (اعتمادالسلطنه، ص 831)

آئینه اول روز جمعه 2 ماه مه 1895 با گلوله ای که از ششلول میرزا رضا کرمانی خالی می شود در هم می شکنند و برخاک می ریزد و این درحالی است که آئینه گر اول محمدحسن اعتمادالسلطنه در تاریخ 29 مارس همان سال یعنی یک ماه و دو سه روزی پیش از آلامرگ سفاجا بوده است و مرگ شاه محبوبش را به چشم دیده.

آئینه دوم

در خلال **یادداشت های علم** ما با ایرانی رو برو هستیم که نه تنها تجدد اروپایی، بلکه شیوه های فرهنگ و تمدن کشوری را که اعتماد السلطنه در آغاز روزنامه اش به دلیل نشنیدن تلفظ نام آن "اتائونی" خوانده است و پیوند صوتی این کلمه فرانسوی را به کار نگرفته، به طرز بارز و چشم گیری مورد تقلید و استفاده قرار داده است و دیگر کسی از آن حتی به نام اتازونی یا ایالات متحده آمریکا یاد نمی کند. بلکه امریکا به طور مطلق به نام ابرقدرت جوانی است که در سرنوشت جهان حرفی و گاه حرف اول را برای زدن دارد. و تربیت شدگان سیستم فرهنگی او یا به قول علم «وزرا و رجال کت سرچاکی امریکایی که سرشان هزار جانبه است» (علم ج 1 ص 348) اندک اندک در ایران مصدر کار می شوند. ایران این روزگار تحت رهبری پادشاهی قرار گرفته است که خود را از حجب دوازده ساله سال های نخست سلطنت و تجربه تربیت دمکراتیک سوسیسی خویش وارها نیده و ربع قرن دول پادشاهی خود را پشت سر نهاده و بایقین و باور این که هادی و رهبر ایران کهن به سوی تمدن تازه است در عرصه سیاست ایران و جهان عرض اندام می کند.

او در تمام زمینه های حساس اداره مملکت گوینده حرف آخر است و تصمیم نهایی با اوست. نوکری هم سن و سال خود دارد که با آن که غلام خانه زاد است از نصیحت چشم فرو نمی بندد و هرچه را که به نظرش می رسد به شاه می گوید وقتی شاه از بی پولی و افزایش هزینه ها برخلاف پیش بینی لب به شکایت می گنجد می گوید: «اینها را من قبلاً عرض کردم، مورد مواخذه واقع می شدم همین طور که امروز می شوم. حالا هم عرض می کنم بی اعتنایی به خواسته های حقه مردم صحیح نیست. من چون نوکر وفادار و صدیق شما هستم عرض کنم یعنی بعد از شما زندگی نمی خواهم» (علم ج 1 ص 140) در تمام این یادداشت ها شاه را در تلاش این می بینم که ارتشی داشته باشد که بتواند بدون تکیه به خارجی ایران را در برابر حوادث منطقه حفظ کند و حتی نقش رهبری منطقه را به عهده بگیرد. برای داشتن چنین ارتشی پول لازم است و برای داشتن پول باید اختیار نفت - این مهم ترین منابع تامین سرمایه - را در اختیار داشت اما این کار باید با مهارت صورت بگیرد به این جهت «خیلی محرمانه به من فرمودند باید نفت را در دست خودمان بگیریم بعد هم بفروشیم. این کمپانی ها خریدار بشوند. مگر در این صورت هرگز دعوایی نخواهیم داشت» (علم ج 1 ص 191) وقتی اسلحه نفت به دست او می افتد سر از پا نشناخته به سراغ تهیه سلاح می رود در این کار اسرائیل را مدل قرار می دهد و بهانه این هزینه را هزینه گزاف تسلیحاتی اسرائیل قرار می دهد «بعد فرمودند اسرائیل 600 میلیون دلار سالیانه اسلحه می خرد حالا به من ایراد می کند که چرا اسلحه می خرم؟ اگر اسلحه نمی داشتیم که همین عراق کوفتی سبیل ما را دود می داد (علم ج 1 ص 231) بدیهی است که هیچ گاه اشاره ای به کمک های بلاعوضی که اسرائیل دریافت می دارد با آنها اسلحه می خرد نمی کند. در عوض سخت خرسند است که اسلحه فروشان این طور پیغام می دهد: «شاهنشاه مجدداً پیامی به سفیر امریکا فرمودند که شینده ام گفته اید ما در پنج سال آینده بیش از پانصد میلیون دلار نمی توانیم به ایران اعتبار خرید اسلحه بدهیم اگر شما خیال می کنید با محدود کردن اعتبار خرید اسلحه، واقعاً خرید اسلحه ما را هم محدود کنید واقعاً در اشتباه هستید. اگر شما پول ندهید من از طریق دیگر اقدام خواهم کرد. ما حداقل باید در پنج سال آینده هشتصد میلیون دلار اسلحه از شما بخریم، دویست میلیون از انگلیس ها و دویست میلیون از روس ها (کامیون و توپ و غیره). حال اگر شما ندهید من از جای دیگر خواهم گرفت» (علم ج 1 ص 389) خوشحالی او افزون تر است هنگامی که توپ های ضد هوایی ارلیکون را که سرلوله آن در هر دقیقه پانزده هزار متر خالی می کند از سویس می خرد و در همان حال به وزیر مورد اعتمادش دستور می دهد که با سفیر انگلیس صحبت کند تا معامله موشک ها سر رپیپر با رفع اشکالات فنی سر بگیرد (علم ج 1 ص 287). او در پی خریدن سیصد تانک چیفتن از انگلستان است (علم ج 2 ص 122) و بعد وقتی انگلیس ها می خواهند یک مجتمع صنعتی نظامی در ایران بسازند زیرکانه پیغام می دهد: «فرمودند باید پول و اعتبار را خودشان بیاورند ولی اگر ما پول بدهیم ساختمان ها را هم خودمان در دست می گیریم. بعد هم راجع به تانک های اسکورپیون من علاقمند شده ام.

چون سریع هستند و شعاع عمل خوبی دارند» (علم ج 2 ص 353-4) وزیر دربار گاه از این همه دستور دخالت در خریدهای نظامی عجب می کند « امروز صبح شرفیاب شدم اوامری در خصوص خرید ریپر و هلی کوپترهای شی نوک چهل نفری و کشتی های هدورکرافت فرمودند که همه را باید به انجام برسانم هرچه فکر می کنم این مسایل به وزیردربار چه مربوط است سر در نمی آورم. الا این که بگویم فقط به علت اعتماد شاهنشاه به من است (علم ج 2 ص 54)

درآمد نفت باید بیش از اینها باشد تا به جز سلاح در زمینه های تولیدی و فرهنگی نیز بتوان کارهایی انجام داد شاه به مامور بلا واسطه اش دکتر فلاح توسط وزیر دربار پیغام می دهد که: «به فلاح بگو تا معامله آفریقای جنوبی و کوبا و نوتروپ را تمام نکند حق استفاده از مرخصی را ندارد» و نفت اضافی را به هر که خریدار است بفروشند حتی کوبا که دشمن امریکاست. (علم ج 1 ص 344) در سایه همین درآمد ناگهانی است که در اپرای تهران نی سحرآمیز دوزارتو اپرای ریگولتو توسط بازیگران ایرانی و ایتالیائی روی صحنه می رود (علم ج 1 ص 308)، جشن هنر شیراز برپا می شود که علم آن را چندان نمی پسندد و آلات و ادوات موسیقی کوبه ای Peroutions را مسخره می کند «جشن هنر تعریفی نداشت یک گروه فرانسوی با سازهای خبری صداها عجیب و غریب با آلات عجیب و غریب از قبیل دیگ آشپزی و غیره در می آوردند که باعث مضحکه اروپائی ها و ایرانی شده بود (علم ج 1 ص 256) مسابقات بین المللی تنیس حرفه ای جام آریامهر در ایران برگزار می شود و شاه به دیدار آن می رود (علم ج 2 ص 86)

تاسیسات دانشگاه های استان ها سریعاً رشد می کند تنها برای دانشگاه پهلوی 35 میلیون دلار بودجه ساختمانی منظور می گردد (علم ج 1 ص 298) سازمان های عمرانی به کارهای عمرانی درجنوب به ویژه بندر لنگه و جزیره کیش می پردازند. کارخانه های لوله سازی اهواز، ماشین سازی و تراکتورسازی تبریز، تاسیسات بارگیری خارک، کارخانه کاغذ سازی و شکر اهواز یکی پس از دیگری بوجود می آید و شاه دوازدهمین سد دوران سلطنت خود را افتتاح می کند. سیصد میلیون دلار برای عمران بلوچستان و سازمان های نظامی منطقه اختصاص داده می شود و وقتی چشم می بندیم که شاه با سلاح نفت و تکیه به قدرت نظامی خود در منطقه صاحب ادعاست. در کار همسایگان دخالت می کند وقتی رادیو بغداد به ایران و خانواده سلطنتی حمله می کند پاسخ این حمله را شاه با انفجار لوله های نفتی عراق می دهد و علم یقین دارد که: (اگر متحدین و رفقای ما بگذارند) حساب آنها را خواهیم رسید من یقین دارم متحدین ما نگذاشتند در موصل بیش از این لوله های نفت منفجر شود و الا کردها کار خودشان را کرده بودند. دراین زمینه دلایل کافی دارد» (علم ج 1 ص 233) برای ادب کردن عراق طرح یک کودتا را دست می گیرد که منجر به شکست می شود و سیل اعدام ها در عراق آغاز می گردد (علم ج 1 ص 355) شاه که در طول تمام **یادداشت های علم** مردی معتقد به تقدیر معرفی شده و دو روز پیش از آن: « درهواپیما شاهنشاه از من پرسیدند حافظ همراه داری؟ عرض کردم بلی دارم. فرمودند فالی بگیر متاسفانه حافظ در چمدانم بود و در کیف دستی نبود ممکن نشد در هواپیما فال بگیرم ولی فکر کردم باید مطلب بسیار مهمی در فکر شاهنشاه باشد و خیلی ناراحتشان داشته باشد چون هرگز چنین تقاضائی نفرموده بودند (علم ج 1 ص 354) ناگهان به حدس علم جنبه یقین می دهد زیرا سر میز صبحانه: « معلوم شد ناراحتی شده از چه بود که می خواستند پریروز فال بگیرند مثل این که به دلشان افتاده بود که کار سر نخواهد گرفت» (علم ج 1 ص 355)

حالا فرمانروای کشور ثروتمند ایران مخالف خود تیمور بختیار را در عراق که به او پناه داده است از میان برمی دارد (علم ج 2 ص 85) و برای آن که قرارداد هیرمند از مجلس افغانستان می گذرد با توجه به ناتوانی پادشاه افغانستان در اداره مملکت و مجلس و اجازه "خرج" کردن را در مملکت همسایه صادر می نماید. تذکری که خود به محمد ظاهر شاه داده اشاره می کند. «فرمودند بلی مجلس آن جا خر تو خرعجیبی است و پادشاه باید فکری بکند که از این وضع

آسوده شود به او هم گفته ام که بتواند عمل کند معلوم نیست. به هرصورت آدم مطمئنی را فرست که پیش سفیر ما برود و اگر واقعاً لازم است پول خرج کند» (علم ج 2 ص 324)

شاه در این روزگار قطعه ای از خاک ایران را که عملاً چند قرن است به ایران تعلق ندارد (بحرین) با یک بازی دنیاپسندانه و ماهرانه از طریق فرماندم به استقلال می رساند و در عوض سه جزیره تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی را که درگلوگاه خلیج فارس قرار دارد به دست می آورد و مالکیت ایرانی این سه جزیره را به جهانیان می قبولاند. در این راه اعراب بزرگ و کوچک ساحل جنوبی خلیج فارس هیچ عکس العمل و ادعایی از خود نشان نمی دهند.

ثروت و قدرت و گشوده آغوشی و مهمان نوازی سنتی ایرانی سبب می شود که خیلی مهمانان رنگارنگ از چهارگوشه جهان رهسپار درگاه خدایگان شوند و جشن های شاهنشاهی که خودعلم برپا کننده آن حتی نگران برپایی آن است در راه است: « کار پذیرائی از بیست پادشاه و پنجاه رئیس کشور کار کوچکی نیست. آن هم اشخاصی که به دعوت ما آمده اند یعنی سوزن را برداشته ایم و به پهلوی خود زده ایم» (علم ج 2 ص 153) به جز این خود دمکراسی موضوع تفکر هوشیارانه علم است: «اگر شاهنشاه بتواند اصول دمکراسی را در 1970-1980 برقرار سازد به آینده و به سلطنت ولیعهد انشاءالله می توان امیدوار بود. اگر در دو دهه گذشته ما جان سالم بدر بردیم علت این بود که قدرت های بزرگ به خصوص آمریکا در ویتنام و سایر نقاط گیتی گرفتار بود، وگرنه تحریک آنها کشور را راحت نمی گذارد. در دنیای امروز حکومت فردی نه قابل دوام و نه قابل قبول است» (علم ج 1 ص 337) و از حدود همین سال هاست که ما صدای گلوله های مخالفان در خیابان ها آئینه دوم ترک برمی دارد و در فوریه 1979 می شکنند و فرو می ریزد و آخرین بازمانده طرز فکر تجد طلبی متعادل در آوریل 1978 مرده است.

پانویست ها:

1. اعتماد السلطنه- محمدحسن- روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه وزیر انطباعات در اواخر دوران ناصر- با مقدمه و فهرست ها از ایرج افشار- چاپ دوم- تهران- آذرماه -1350 امیر کبیر +39 1107 ص .

2. علم- امیر اسدالله- یادداشت های علم- با مقدمه، ویرایش، توضیحات و واژه نامه علینقی عالیخانی- ج 1، 413 ص -41992- ج 2، 424 ص -21993- ج 3، 328 ص -21995- ناشر ان Now: vald L+D,Swan Gverseas P1C موزع در آمریکا و کانادا کتابفروشی ایران. واشنگتن - ایالات متحده آمریکا.

3. در همین جا لازم است تذکر داده شود که اعتمادالسلطنه خود در آغاز نگارش یادداشت های روزانه خویش نام "روزنامه" برای این مجموعه نهاده است و ابتدا به ساکن می نویسد: به جهت شروع روزنامه انتظارموقعی لازم نیست که ابتدای سالی باشد، یا بعد از اتفاق عمده، یا مقدمه سفر بزرگی باشد. هر وقت شروع کردی خویست، مثلاً غره جمادی الثانی را که فرداست منتظر نمی شوم از امروز که 29 جمادی الاول سنه 1293 هجری است شروع می کنم. اما اعتماد السلطنه در جای دیگری شاید برای رعایت کلام شاه که یادداشت های او را تاریخ خوانده است روزنامه خود را تاریخ می نامد: «به من فرمودند در تاریخ خود ثبت کن. به این پادشاه مگر الهام شده است که من تاریخ می نویسم و الا از کجا خبر دارد.» باید دانست که اصطلاح "روزنامه" که امروز معادل انگلیسی newspaper و فرانسه Journal است در ادوار پیش از ورود روزنامه به ایران کاربردی داشته است معادل دفتر خاطرات و یا شرح گزارش روزانه و دکتر معین ذیل یادداشتی تحت عنوان "روزنامهچه" مفصلاً به این معنا اشاره دارد. هم چنین

محمد محیط طباطبایی در مقدمه جزوات درسی تاریخ مطبوعات خود به کلمه روزنامه که در دیوان عنصری به کار رفته اشاره دارد و آن را همانا دفتر ثبت احوال و اعمال روزمره به شمار آورده است.

4. روزنامه اعتمادالسلطنه، همان ص سیزده.

5. (Louis- Saint- Simon (1675-1755).

6. (Joscpa- Fouchet (1759-1820).

7. اعتماد السلطنه- روزنامه خاطرات - ص 403.

8. تقویم صد ساله ایران- از نشریات اداره کل احصائیه و ثبت احوال - تهران- چاپخانه فردین و برادران - تاریخ چاپ ؟ ذیل 1292 قمری.

9. یادداشت های علم - ج 1- دیباچه ص 43.

10. در یک گفتگوی تلفنی نویسنده این مقاله با آقای دکتر محمد باهری (17 سپتامبر 1996 برابر 27 شهریور 1375)، ایشان به صراحت تأیید کردند که علم از راه علاقه ای که شخصاً به تاریخ ایران مخصوصاً تاریخ قاجاریه داشت خاطرات اعتمادالسلطنه را به دقت مطالعه کرده بود. آقای دکتر باهری، معاون وزارت دربار در دوران وزارت دربار علم و از نزدیکان ایشان، اظهار داشتند که «من خود بارها کتاب اعتمادالسلطنه را روی میز کار علم دیده بودم و پیدا بود که او از فرصت های کوتاه در فواصل گرفتاری های روز استفاده می کند و به کتاب می پردازد.» به اعتقاد آقای دکتر باهری، علم سیاق تحریر خاطرات خود را از روزنامه اعتمادالسلطنه با توجه به تفاوت های نثری دو زبان اقتباس کرده است..

11. یادداشت های علم - ج 1- دیباچه ص 7.

12. روزنامه اتمادالسلطنه ص - شش.

13. یادداشت های علم ج 1 ص - 6.

14. یادداشت های علم ج 1 ص 193.

15. نوشتن این خاطرات با اطلاع ضمنی شاه بوده است. درمورد اسناد نقل شده در داخل کتاب من به یاد دارم که در اوایل خود علم این اسناد را با دست رونویس می کرد و در داخل یادداشت ها جا می داد. بعد از آن مرحوم علم توسط یکی از محارم خود به نام آقای سالاری یک دستگاه ماشین فتوکپی ابتیاع کرد و به این طریق از اصل اسناد فتوکپی می گرفت و حفظ می نمود.» به اعتقاد آقای دکتر باهری شاه از خروج این خاطرات و سپرده شدن آنها به بانک سویس توسط آقای عظیمی که در سویس مسئول این کار بوده است اطلاعی نداشته. پس از مرگ علم هنگامی که بعضی از نزدیکان شاه برای بدست آوردن این یادداشت ها و اطلاع از محتویات تلاش کردند کوشش هایشان به دلیل خروج یادداشت ها از مملکت بی نتیجه ماند.

Alam ,Asadollah- *The Shah And1 The Confidential Dairy of Iran's Royal court-* .16
 Introduced And edited by Alinaghi Alikhani Translated into English by ,1969-1977
 Alinaghi Alikhani and Nicolas Vincent I.B. Tauris&Co L=D Publishers London- New
 .York 1991

17. الهی- صدرالدین- ایران شناسی- سال سوم- شماره 4- ص 805.

18. متینی- جلال- ایران شناسی- سال چهارم- شماره 3- ص 617.

19. متینی- جلال- ایران شناسی- سال پنجم- شماره 3- ص 451.

20. متینی- جلال- ایران شناسی- سال هفتم- شماره 3- ص 674.

21. الهی- صدرالدین- ایران شناسی - سال سوم- شماره 4 صص 809-10.

22. بر خود فرض می دانم که در بررسی مجدد از متن فارسی **یادداشت های علم** توفیق دکتر عالیخانی را در اتمام این کار آرزو نمایم و با تذکر مجدد همه انتقادهای اصولی که بر کار ایشان و متدلوژی و برآستاری این کتاب شده است این خدمت انکار ناپذیر دکتر عالیخانی را به تاریخ معاصر ایران صمیمانه بستانیم.

23. تقویم صدساله ایران- ذیل 1292 قمری.

Alam, op, cit., p, 557 .24